

جناب مسجون در سیل حضرت قیوم ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الأبهی

ای اسیر غل و زنجیر فی سیل الله در سحرگاهان که قلب فارغ و جان شائق و لسان ناطق و روح متضرع و فؤاد مبتهل و نفحات ملکوت ابهی متضوع بیاد تو افتم و بذکر و فکر تو پردازم چون تصور اغلال بر آن گردن ضعیف و نحیف کنم سیل سرشک برخیزد و چون تخطر کند وثیق بر آن پای شریف نمایم آتش احزان شرر انگیزد و چون محل تنگ و تاریک بخاطر آید فغان از دل و جان برآید و چون بحقیقت نگرم آن سلاسل را رسائل ملکوت اعلی یابم و آن طوق حدید را شوق جدید افق ابهی بینم و آن کند و زنجیر را خلاخل جواهر بی نظیر مشاهده کنم هیچ میدانی که بچه افسری سرفرازی و بچه موهبتی دمساز در بلا شریک و سهم جمال مبین شدی و در حبس انیس ربّ قدیم آن زندان وقتی مسکن و سجن جمال رحمن بود و آن محل مکان ملیک لامکان علی العجاله تو باین الطاف و عنایت مخصوصی و ما مهجور و مأیوس طوبی لک من هذا الفضل المبین بشری لک من هذا الجود العظیم و فرحاً لک من هذا الفوز الکبیر و سروراً لک من هذا العرس الباهر الکریم ع ع آنچه ارسال فرموده بودید رسید سبحان الله حتی در سجن در فکر انفاقید آنان که آزادند باید در انفاق بر مسجونین کوشند لکن این حال معلومست که بچه درجه احبای الهی در بحر انقطاع مستغرق و بلوازم فدای مال و جان قائم ع ع